

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س.رها
۳۰ جولای ۲۰۱۳

پادشاهی که بدون عقل به چوکی پادشاهی رسید

"ملتی که از تاریخ پند نگیرد، محکوم به تکرار آن است"

انتقاد از موضع گیری فرد مشخص، به معنای نقد خود همان شخص نیست. ولی چیزی را که نباید از نظر دور داشت، اینست: افراد نیز با توجه به موضع گیری های شان، قابل شناخت اند.

نوشته ای را که اکنون از نظر گذراندم، مقاله ای بود که به تاریخ ۲۷/۰۷/۲۰۱۳ در سایت "افغان جرمن آنلاین" از قلم فردی به نام «عبدالمنان کریم» تحت عنوان: "پادشاهی که بدون خونریزی سقوط داده شد!" به نگارش در آمده و به نشر رسیده بود. نویسنده با تردستی مغرضانه، به دفاع از شخصی برخاسته است که، جنایت هایش هنوز باهمان تیرگی اولیه، در نمائی از صفحه سیاه تاریخ ما قرار دارد. «ظاهر شاه» یا به گفته سر جنایت کاران: «بابای ملت» پادشاهی بود که نه کوچکترین آشنائی با مدنیت و ترقی، در افکار و کردارش نهفته بود، نه کوچکترین دست آورد انسانی برای ملت رنجیده و نگهداشته شده در پستوهای ظلمت، داشت و نه توانست خود را از قضاوت تاریخ، نجات دهد. اما این که، آقای «عبدالمنان کریم» با اشتباهی تمام از آن نماد بربریت و جهل و جنایت، یاد می کند و گوا این که تنها کسی هم اگر در تاریخ افغانستان بوده که به فکر چوکی و مقام نبوده، مزدور نبوده و در نهایت، خادم و صادق ملت بوده، آن شخص تنها «ظاهر شاه» می تواند باشد، نه می توان آن را به پای لیست غرض و مرضی جناب شان و هم کاسه بودن با خائنان یا پابوسی خائنان، نوشت.

نویسنده در سطر اول نگاشته خود می گوید:

"شش سال از وفات شخصیت نامدار وطن گذشت، که پس از قریب ۳۰ سال از «تبعید» در «روم» بوطن به وطن

برگشتند برگشت و بحق به حق لقب «بابای» ملت را کمائی نمودند نمود. آیا همه افغان ها اعلیحضرت محمد

ظاهر شاه را واقعاً واقعاً خوب شناخته بودند، که درباره وطن و مردم خود چه می اندیشیدند؟ می اندیشید؟، چه

میخواستند؟ می خواست؟، چه میتوانستند انجام دهند و چه انجام داده اند؟ چه می توانست انجام دهد و چه انجام داد؟"

این که "شش سال از وفات" یک.... یا به گفته خود شما: «بابای ملت»، می گذرد، درست است و قابل تأیید. ولی این که آیا او از «تبعید» برگشته بود یا از عیش و نوش در «روم»، نمی شود که با دوسطر نوشته شما جناب «عبدالمنان کریم» آفتاب در میان دو انگشت پنهان شود. در مورد این که او "به حق لقب بابای ملت را کمائی نمود" نیز نمی تواند حرفی باشد، زیرا کسب این لقب از نوع لقب هائی است که «مسعود» به حق (۴) لقب «قهرمان ملی» را "کمائی" کرد، «مزاری» به حق لقب «شهید ملی» را "کمائی" کرد، «دوستم» به حق لقب «قهرمان» را کمائی کرده است، «ترکی» به حق لقب «قهرمان انقلاب» و «روشنفکر شرق و فرزانه شرق» را "کمائی" کرده بود و چون «حکومت» داشت، «بارگاه

و حرم سرا» داشت، «ارتش» داشت و... کسی هم جرأت این را نداشت که بگوید: تو «بابای ملت» نه، بلکه دشمن و خائن به ملت هستی.

و در مورد شناخت مردم از این «بابای ملت» نیز روشن است که بلی مردم به خوبی دوست و دشمن خود را می شناسند و درک می کنند و این نیاز به «ختم قرآن» و از این قبیل چیزها، ندارد، فقط کافیس تا سه دهه جنایت این «بابای ملت» را به خاطره های خود بیاورند و نیک می دانند که بلی این «بابای ملت» چه می خواست انجام دهد و چه انجام داد. بلی، جای هیچ نگرانی نیست آقای «عبدالمنان کریم»! مردم ما و درکنار آن، تاریخ، بسیار به وجه احسن از «بابای ملت» خود شناخت دارند و خدمات شایان(?) «بابای ملت» شان، هنوز مردم ما را در آتش فقر و جهالت می سوزانند. در این باره اگر خودت از شناخت «بابای ملت» دور ماندی، برای توضیح می کنم که به این آسانی بر چشم مردم ما خاک نپاش و یک کمی تاریخ را «تورق» کن تا نگرانی ات به یقین تبدیل شود که بلی، آن «بابای ملت» از دایره شناخت مردم و خاطرات مرد ما، بیرون نمانده است. فقط خود جناب عالی است که با تراوشات ذهنی خود، می خواهد سیاه را، سفید جلوه دهد.

«ایشان در طفولیت و نوجوانی، شغل «پادشاهی» را نیاموخته بودند...»

سؤال مطرح می شود که این «بت» آقای «عبدالمنان کریم» در صورتی که " در طفولیت و نوجوانی، شغل «پادشاهی» را نیاموخته بودند" پس چه شد که نوجوان ۱۹ ساله، تاج پادشاهی را بر سر نهاده و بر چوکی قدرت تکیه زند؟ جواب خیلی آسان است. چون پادشاهی حق خدائی و آسمانی آن خانواده بود، مگر نه آقای «عبدالمنان کریم»؟ زمانی که سرنوشت یک ملت برای کسی مهم نباشد، به آسانی می تواند این سرنوشت را به بازی گرفته و قربانی هوس های شاهانه خود کند و گرنه در صورتی که پادشاهی حق آسمانی کسی نباشد، بر سرنوشت ملت احترام گذاشته شود و ملت نیز در شمار انسان برود- هر چند که انسان های فقیر با سنج سلطنت مشمول انسان نمی شوند!!- آیا امکان دارد که جوان خوشگذران ۱۹ ساله زمام قدرت و سرنوشت ملت را به دست گیرد؟ اما گفته های آقای «عبدالمنان کریم» این موضوع را به خوبی حل می کند:

«حوادث ناگهان و شرایط جامعه و فیصله «خانواده»، بعد از «شهادت» پدر، «علیحضرت محمد نادر شاه»، در آغاز «جوانی»، به این مقام منسوب گردیدند/گردید»

تاریخ معاصر کشور ما، یک بار دموکراسی نسبی را برای افغان ها، شاهد است که آنهم تنها دوران روشن و صفحه زرین تاریخ ما، دوران شاه آزاده و غیور ملت ما، «امان الله خان» می باشد. در این دوران بود که ملت طعم آزادی و برابری و ارزش های انسانی را به صورت نسبی، چشید و مناسبت بین «رعیت» و زعیم مملکت را، صرف به معنای مناسبت بین افغان های باهم برابر و باهم برادر، درک کردند نه مناسبت بین «برده ها» و «برده داران» و تاپای جان به آن ارج نهادند. با این حال چشم پارگی به طاقت ده می خواهد تا کسی پیدا شده و دوران سیاه «ظاهر شاه» مشهور به «ظاهر کل» را با دوران شاه آزاده و مردمی «امان الله خان»، مقایسه کرده و گاهی هم پله ترازو به نفع «ظاهر کل» سنگینی نماید:

«نهضت زنان را که در وقت «علیحضرت امان الله خان» اعلان وبه شکست مواجه شده بود، در وقت مساعد وبه هوشیاری خاص براه انداخت.»

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

آقای «عبدالمنان کریم»! این «بابای ملت» ات آیا واقعاً «نهضت زنان» که در دوران «امان الله خان» «اعلان وبه شکست مواجه شده بود»، «با هوشیاری خاص به راه انداخت» یا با جهالت و حماقت «خاص»، از هم پاشانید و کاملاً از پا در آورد؟

به فرض، ما سخن شما را گل گفته، قبول کردیم ولی سؤال این جاست که پس کجاست آن «نهضت زنان» که توسط «بابای ملت» و «با هوشیاری خاص» به راه انداخته شده بود؟ و آیا می شود در صورتی که خاطر جناب شان آزرده نشود، گذشته از تشکیلات نهضت، فقط یک نفر تربیت شده در آن «نهضت» و شامل در آن «نهضت» را نام ببرید؟

«بعنوان {به عنوان} نمونه علاوه از توجه عظیم {به} آبادی کشور، یک تصویر را از تلاش های تحقیقاتی در کشور، در بخش «ارکیالوژی» را {اضافی} از نظر می گذرانیم، که با علاقمندیص {با علاقه مندی خاص} از «آی خانم» دیدار نموده اند {نموده است}».

اول: «به علاوه» نه، به طور نمونه، اگر راست می گوئی یک نشانی از «توجه» «بابای ملت» را «به آبادی کشور»، نام ببر و آن وقت ما اگر گفتیم که چطور یا چه کار، باز خواهد دیدی. چون مطمئن هستیم که «بابای ملت» نمونه «توجه عظیم به آبادی کشور»، نداشته به جز خیانت و فروش کشور و به جای آن «قصر» های «بولبرینگی» ساختن در ایتالیا.

دوم: جناب شان در این جا از «ارکیالوژی» حرف زده است، ما خواهش داریم که اگر امکان دارد یک بار به طور بسیار خلاصه، «ارکیالوژی» را تعریف نموده و ارتباط آن را با دیدار «بابای ملت»، از «آی خانم»، بیان دارد و در ضمن، بگوید که «بابای ملت» از «ارکیالوژی» چه می دانست.

سوم: آقای «عبدالمنان کریم» چنان با افتخار از این دیدار «ظاهرشاه» از «آی خانم» حرف می زند که گویا با این کار، زمین به آسمان بالا شده است و مردم های «آی خانم» باید قدر این منت گذاری را بدانند که قدم های ملکوتی «سایه خدا» بر منطقه شان گذاشته شده است. مطمئن هستم که اگر آن مردم بیش از اندازه ناپاس نباشند، باید به طور حتم خاک زیر قدم های «بابای ملت» را سرمه چشمان خود ساخته و باقی مانده را بانان «جو» و «پیاو» شان، تنعم کرده باشند.

چهارم: آقای «عبدالمنان کریم» نمی گوید که منظور «بابای ملت» از دیدار از «آی خانم» چه بوده است، این را حتماً می دانید که «آی خانم» یک ساحه سیاحتی و در ضمن و مهم تر از آن، دارای منبع عمده قیمتی می باشد که در ساخت قصر «بولبرینگی» شاه، در ایتالیا، کمکی زیادی کرده می توانست. که کرد و هدف دیدار نیز همین بود و گرنه پشکی مثل «ظاهر شاه»، که کوچکترین هدف خدمت به مردم را نداشت، خاص جهت رضای خدا، موش نمی گرفت.

جهت این که خواننده بهتر بتواند «بابای ملت» خود را بشناسد، خوب است که یک بار مقاله پرمحتوای (۴) جناب «عبدالمنان کریم» را در سایت «افغان جرمن آنلاین» بخواند و من در این جا خواستم تا یک معرفی خلاصه، از مقاله مذکور، به عمل آورده باشم و چشم من کور، که اگر خواسته باشم صد خدای ناخواسته، به ساحت مقدس «سایه خدا» یا «بابای ملت» اهانت کرده باشم یا نوشته گران و روشن فکرانه جناب «عبدالمنان کریم» را، که همچون «کتاب مقدس»، در دلم شیرین شده است، به نقد بکشم. توبه نعوذبالله!